بسم الله الرحمن الرحیم

دوشنبه 02/ 02/ 92

جلسه 871

بحث در اشکالاتی بود که به حدیث رفع وارد کرده بودند.

اشکال اول این بود که ظاهر رفع ما لایعلمون رفع حکم مجهول است واقعا نه صرف رفع آن ظاهرا، ورفع حکم واقعی در حق جاهلین مستلزم تصویب هست که مجمع علی بطلانه، واختصاص احکام به عالمین خلاف اجماع وضرورت است.

در جواب عرض کردیم که ما در مورد جاهل مقصر قطعا می دانیم حکم واقعی ثابت هست به خاطر ادله وجوب احتیاط در شبهات قبل الفحص ودلیل وجوب تعلم، اما راجع به جاهل قاصر که قادر بر تعلم احکام نیست اگر ملتزم شویم که حکم واقعی رفع شده این نه خلاف ضرورت است، ونه خلاف اجماع محصل است ونه خلاف حکم عقل، چون عقلا می شود حکم را مختص به عالم جعل کرد به نحو أخذ علم به جعل در موضوع مجعول، این را توضیح دهیم:

أخذ علم به جعل در موضوع مجعول یعنی شارع در هنگام جعل عنوان مکلف را موضوع قرار نمی دهد برای این تکلبف، بلکه می گوید تجب الصلاة علی من علم بهذا الجعل، عنوان عالم به جعل را در خود خطاب جعل أخذ می کند ولذا بعضی فکر کرده اند که این أخذ علم به جعل است در موضوع خود جعل، واین درست استکه عنوان علم به جعل را در موضوع جعل باید أخذ کنند ولی اینکه تعبیر شده أخذ العلم بالجعل فی موضوع المجعول مراد این استکه شارع عنوان عالم به جعل را در خطاب جعل موضوع حکم قرار داد در خارج اگر وجود پیدا کند عالم به جعل مثلا زید بشود عالم به جعل آنوقت حکم در حق او فعلی می شود، تجب الصلاة علی من علم بهذا الجعل این را شارع در خطاب جعلش أخذ کرد ولی تا زید عالم به این جعل نشود وجوب نماز در حقش فعلی نمی شود، سالها گذشت وزید عالم نبود به این خطاب جعل لذا وجوب نماز در حق او فعلی نبود اما ناگهان در یک کتابی خواند که تجب صلاة الزلزال علی من علم بهذا الجعل لذا شد عالم به جعل وتا مصداق عالم به جعل شد وجوب نماز زلزله در حق او فعلی شد، این معنای أخذ علم به جعل در موضوع مجعول است یعنی وجود علم به جعل در خارج موضوع است برای فعلی شدن حکم که نامش مجعول است والا مسلم است که شارع باید عنوان علم به جعل را در هنگام جعل لحاظ کند وأخذ کند ولی مشکل ودوری پیش نمی آید.

برخی اشکال می کنند که این مستلزم تسلسل است (کما قالوا بهذا الاشکال فی بحث التعبدی که گفتیم محذوری ندارد وفاقا للسید الامام که شارع بگوید واجب است بر شما نماز بخوانید به قصد امتثال همین امر)، برخی اشکال می کنند که اگر شما لحاظ تفصیلی بکنید تجب الصلاة علی من علم بهذا الجعل را خوب هذا الجعل مطلق که نیست بلکه مقید است می شود تجب الصلاة علی من علم بوجوب الصلاة علی من علم بوجوب الصلاة علی من علم بوجوب الصلاة، وهکذا یتسلسل، چون اگر بخواهید در یکجا مطلق فرض کنید اطلاق خلف فرض است پس باید مقید باشد واین مستلزم تسلسل است.

جواب این استکه: آنی که مستلزم تسلسل در لحاظ مولاست تصور تفصیلی است ما واجب نیست که تصور تفصیلی بکنیم بلکه ما اجمالا لحاظ می کنیم این وجوب را می گوئیم تجب الصلاة علی من علم بهذا الوجوب والجعل این وجوب شخصی که جعل می شود این را مولا لحاظ اجمالی می کند لازم نیست تصور تفصیلی کند تا مشکل پیش آید ومستلزم تسلسل در لحاظ شود.

راه دوم برای أخذ علم به حکم در موضوع حکم: این استکه بگوئیم علم به خطاب در موضوع حکم أخذ شود، تجب الصلاة علی من سمع هذا الکلام هر کس این سخن مرا بشنود نماز بر او واجب است اینکه محذوری ندارد، آنی که این سخن را نشنید نماز بر او واجب نیست وکسی که این سخن را شنید یعنی عالم شد به این خطاب نماز بر او واجب است، نتیجه این استکه کسی که این خطاب را بداند می شود عالم به حکم چون این خطاب را که دانست علم پیدا می کند به مضمون خطاب ومی شود موضوع برای همین خطاب.

راه سوم: ما سلکه النائینی والخوئی که فرموده اند به نحو نتیجة التقیید ومتمم الجعل بیاییم احکام را مختص کنیم به عالمین، یعنی دو تا جعل داشته باشیم جعل اول این باشد که تجب الصلاة علی کل مکلف که حالا این جعل اول طبق نظر آقای نائینی مهمل وطبق نظر آقای خوئی مطلق است، جعل دوم این باشد که تحب الصلاة علی کل مکلف علم بالجعل الاول، به این می گویند نتیجة التقیید ومتمم الجعل این نه خلف است ونه دور، این جعل دوم برای این استکه مولا می خواهد ابراز کند که من نسبت به جاهل غرض لزومی ندارم واطلاق جعل اول مطابق با سعه غرض نبود بلکه ناشی از ضیق خناق بود ونمی توانستم آن را تقیید بزنم طبق نظر مشهور ولی غرضم مقید بود ومختص بود به عالمین، با این خطاب دوم این غرضش را کشف می کند.

نتیجه این می شود که جاهل قاصر که قادر بر تعلم احکام نیست حدیث رفع ظاهر در این می شود که واقعا حکم الزامی از او برداشته است واین نتیجه برائت شرعیه را به نحو اوضح وآکد می رساند چون برائت شرعیه می گفت وجوب احتیاط ندارد، حالا با این بیان گفتیم اصلا حکم واقعی الزامی رفع شده است در حق این شخص جاهل قاصر.

( البته بنا نظریه متمم الجعل جعل اول یا مهمل است طبق نظر نائینی یا مطلق است کما هو الحق، بله اهمال دارد به این معنا که کا شف از سعه غرض نیست چون اطلاق ناشی از ضیق خناق وعدم امکان تقییید این کاشف از اطلاق وسعه غرض نیست اهمال به این معنا قبول است ولی در مقام جعل مطلق است وهیچ قیدی ندارد، ثبوتا هم جعل مطلق است وغرض ممکن است مقید ومختص به عالمین باشد، چون وقتی محال است تقیید جعل ثبوتا پس جعل می شد مطلق ثبوتی، چون وقتی جعل نتواند ثبوتا مختص شود به عالمین وسخنان ما را نپذیرفتید کما اینکه آقای خوئی نپذیرفت که علم به جعل در موضوع مجعول می تواند أخذ شود لذا راه سوم را ارائه داد که جعل اول چون تقییدش ثبوتا محال است پس می شود مطلق ثبوتی ولی کاشف از سعه غرض نیست، ویبقی هذا الجعل مطلقا الی یوم القیامة، لکن با خطاب دوم ما به مردم فهماندیم که آن جعل اول مطلق ما ناشی از ضیق خناق است ومطابق با غرض نیست).

هذا هو الجواب الاول.

جواب دوم: می گوییم ظاهر رفع ما لایعلمون این استکه یک حکمی هست که شما آن را نمی دانید آن را برداشتیم، این با رفع واقعی نمی سازد، اگر رفع واقعی را ملتزم شویم معنایش این استکه اصلا حکمی نیست، این قرینه می شود که یا مراد رفع مؤاخذه است یا رفع ظاهری وجوب احتیاط.

لایقال: که ما لایعلمون را می زنیم به جعل، که همین الآن جعل هست منتهی از جاهل برداشته شده، یعنی مثلا همین الآن در لوح محفوظ هست که شارع فرموده یحرم شرب التتن علی من علم بهذا الجعل، یعنی الآن جعلی هست و شما آن را نمی دانید این جعل از شما که جاهل هستید برداشته شده است، با این بیان گفته می شود که هم رفع رفع واقعی شد وهم تنافی ندارد که یک مایعلمونی هست منتهی من که نمی دانم جعل را رفع عنی این جعل وقانون از من برداشته شده که می تواند رفع واقعی باشد، رفع شده واقعا این قانون از من به این نحو که قانون را جوری وضع کرده اند که شامل من نشود، لذا می گویند که منافات ندارد هم رفع واقعی است منتهی رفع مجعول است وهم همین الآن که ما جاهلیم چیزی هست وهو الجعل، پس جعل ما لایعلمون است منتهی رفع می شود مجعول به این نحو که کسانی که جاهلند به این جعل این قانونی که هست از شما رفع شده در مقام مجعول ومجعول شامل شما نمی شود. فیرتفع التنافی.

فانه یقال: آقای صدر فرموده این خلاف ظاهر است که بگوئیم مالایعلمون می خورد به جعل ورفع به مجعول بخورد، ظاهر رفع ما لایعلمون این استکه ما لایعلمون به نفسه مرفوع نه اینکه ما لایعلمون را بگوئیم جعل بعد بگوئیم مجعوله مرفوع، این خلاف ظاهر است.

اقول: این جواب آقای صدر قانع کننده نیست، زیرا در همین مثال یحرم شرب التتن علی من علم بهذا الجعل واقعا عرفا صدق می کند که این قانون مجهول ومشکوک از شما که جاهلید رفع شده است، یکوقت می گوئید رفع قانون فی حد ذاته یعنی قانون را رأسا رفع کنید بحث دیگری است، اما وقتی می گوئیم این قانون را از شما که جاهل به این قانون هستی رفع شده است معنای دیگری ندارد الا اینکه موضوع این قانون را مقید کردیم به عالمین، ما نمی گوئیم رفع مجعول بلکه می گوئیم رفع خود جعل وقانون اما رفع قانون از شما، خود همین که می گوئیم رفع قانون مجهول از شمای مکلف که جاهل هستید به آن اصلا معنای این عبارت یعنی رفع مجعول، یعنی موضوع این قانون را به نحوی أخذ کردیم که شامل شما نشود، گفتیم یحرم شرب التتن علی العالم بهذا الجعل این صدق می کند که رفعنا هذا القانون المجهول رفعناه عنک نه رفعناه فی حد ذاته تا رفع جعل بشود، بلکه رفع جعل از شخص خاص یعنی رفع مجعول از او، یعنی موضوع را به نحوی فرض کردیم که شامل این فرد نمی شود، پس تعدد ملحوظ لازم نمی آید.

منتهی حرف ما این است که أخذ علم به جعل در موضوع مجعول امر دقیق است در استظهارات عرفی ما نباید برویم سراغ تحقیقهای علمی، که اول برویم فکر کنیم وبحث کنیم که آیا أخذ العلم بالجعل در موضوع مجعول ممکن است یا ممتنع، که یک عده بگوبند ممکن ویک عده بگویند ممتنع است، عرف منتظر این بحقهای علمی دقیق نمی ماند بلکه همان فهم ساذج عرفی اش را جلو می آورد وخطاب را در همان بستر ساذج عرفی اش می شنود ومعنا می کند، وعرف ساذج از رفع مالا یعلمون این تهافت وتنافی را که هم بگوئیم رفع واقعی وهم بخاطر ما لایعلمون بگوئیم چیزی هست همین الآن که شما نمی دانید این تهافت را برطرف نمی کند با مسلک دقیق أخذ العلم بالجعل فی موضوع المجعول بلکه استظهار عرف از اول این می شود که این رفع رفع واقعی وحقیقی نیست بلکه یا رفع حکم ظاهری وعدم ایجاب احتیاط یا رفع مؤاخذه است.

هذا هو الجواب الثانی که ما چون ما لایعلمون فرض کرده تکلیفی هست که مجهول است واز آن طرف بگوئیم این تکلیف واقعا نیست این تهافت لازم می آید پس می گوئیم این تکلیف ظاهرا نیست یا مؤاخذه بر آن رفع شده است.

اگر بگوئید من این مطالب را قبول نداریم وعرف رفع را رفع واقعی وحقیقی می داند وأخذ علم به جعل در موضوع مجعول هم که ممکن است لذا رفع ما لایعلمون را اینجور معنا می کنیم از باب أخذ علم به جعل فی موضوع المجعول، واینکه عرف ساذج این را نمی فهمد ما که مقلد عرف بی سواد نیستیم.

می گوئیم بر فرض رفع ما لایعلمون ظهور دارد در رفع واقعی ، اما قرائن منفصله داریم که مراد از این رفع رفع واقعی نیست، وآن اینکه در روایت مسعدة هست که کل شئ لکل حلال حتی تعرف انه حرام یا صحیحه عبدالله بن سنان: کل شئ فیه حلال وحرام فهو لک حلال حتی تعرف الحرام منه بعینه، آیا ظاهر این دو حدیث این نیست که در حال شک حرام هست اما شما معذورید؟ حتی تعرف الحرام منه بعینه یعنی حرام هست ولی شما آن را نشناخته ای، این نمی سازد با اینکه بگوئیم تا علم پیدا نکنیم به جعل حرمت این فعل بر ما حرام نیست که أخذ علم به جعل در موضوع مجعول آن را می گفت که تا علم به جعل حرمت پیدا نکنی برای شرب تتن شرب تتن بر شما حرام نیست، در حالیکه ظاهر حدیث حل این استکه همین الآن حرام است منتهی لا تعرفه، این قرینه می شود بر اینکه رفع ما لایعلمون هم نمی خواهد بگوید رفع واقعی، نه واقعا حرام است منتهی از شما رفع شده است ظاهرا، لذا در حدیث حل داشت لک حلال یعنی حلال ظاهری.

ان قلت: این احادیث در شبهات موضوعیه است.

قلت: اولا: قدر متیقن از رفع مالا یعلمون شبهات موضوعیه است چون قید نزد به ما بعد الفحص( ولذا آقای زنجانی آن را به شبهات موضوعیه مختص دانسته ودر شبهات حکمیه جاری نمی داند). ثانیا: خیلی ها می گویند حدیث حل اختصاص به شبهات موضوعیه ندارد بلکه در شبهات حکمیه هم هست، یا حداقل وقتی در شبهات موضوعیه جاری شد دیگر فرقی بین شبهات حکمیه وموضوعیه نیست لعدم القول بالفصل وعدم احتمال فقهی فرق بین این دو.

جواب سوم: جوابی استکه در بحوث است که فرموده ما در حدیث رفع قرینه داریم که مراد رفع ظاهری است وقرینه اش این استکه ظاهر رفع ما لایعلمون این استکه اگر ما رفع نمی کردیم این ما لایعلمون را وضع می شد ما لا یعلمون وموضوع بود، (کما اینکه رفعنا عنک وزرک یعنی اگر ما وزر را رفع نمی کردیم این بار بود)، این اگر رفع واقعی باشد که خلاف است چون ما لایعلمون شاید باشد شاید نباشد هر جا شک در تکلیف داری مثلا تحریم شرب تتن ما لایعلمون است اما ممکن است واقعا تحریمی نباشد وصرف شک شماست پس رفع واقعی معنا پیدا نمی کند، چون اگر شارع رفع نمی کرد تحریم شرب تتن را واقعا این تحریم شرب تتن بود؟ نه! مشکوک است شاید باشد شاید نباشد، پس باید این رفع رفع ظاهری باشد که معنایش این می شود که اگر ما رفع نمی کردیم وضع ظاهری یعنی وجوب احتیاط بود چه واقعا شرب تتن حرام باشد چه نباشد.

اقول: این فرمایش ناتمام است چون عرض کردیم که ظاهر ما لایعلمون این استکه یک تکلیف واقعی هست که شما نمی دانید آنها را ما برداشتیم اما آنهایی که واقعا تکلیف واقعی نیست اصلا مصداق ما لایعلمون نیست، ظاهر ما لایعلمون این استکه تکلیفی هست شما نمی دانید، پس آنجایی که واثعا تکلیفی هست وشما نمی دانید ما آن تکلیف را رفع کردیم که خوب می تواند رفع واقعی باشد، پس اطلاق ندارد رفع ما لایعلمون نسبت به جایی که صرف شک در تکلیف است وهیچ تکلیف واقعی ای نیست تا بگوئید آنجا رفع واقعی معنا ندارد.